

📰 گزارش یک زهراچندری

گزارش میدانی جوان از تجمعات خیابانی مردم در حمایت از نظام جمهوری اسلامی ایران

به عشق این پرچم مقدس همیشه در میدان خواهیم ماند

قرار ما ساعت ۸:۳۰ شب است در مقابل مسجد محله؛ قرار نانوشته‌ای که بیش از پیش ۲۰ شب است همگی به آن وفاداریم

نه فقط در محله کوچک ما در شرق تهران، بلکه در تمامی شهرها و روستاهای ایران میلیون‌ها ایرانی بیش از ۲۰ شب است گرد هم می‌آیند و با مشت‌های گره کرده نفرت و انزجارشان را از آمریکا و اسرائیل و سیاست‌های کثیفشان ابراز می‌کنند. قرارهای شبانه‌ای که هر بار بیعت با نظام جمهوری اسلامی ایران را تازه می‌کنند و رفراندوم میلیونی را هر شش‌پیش چشم‌جهانیان به تصویر می‌کشند. آخر ما با نیروهای نظامی‌مان قرار گذاشته‌ایم مرزها با آنها و خیابانها با ما و همانطور که آنها سرشان برود پای قرارشان هستند ما هن پای قرارمان هستیم حتی اگر تصاویر این حضور میلیونی کمتر از رسانه‌های جریان اصلی سر در آوردن رسانه‌های معاند هم همچنان این قرارها و این حضور میلیونی مردم کشورمان را سانسور کنند. ■■■

ایام نوروز است اما نوروز امسال با همیشه تفاوت‌های زیادی دارد. امسال دید و بازدیدهای مان با همیشه متفاوت است. امسال انگار گستره خانواده و اقواممان وسیع‌تر شده‌اند. امسال قرار است با هم محله‌ای‌هایمان هم آشناشویم. آن‌هایی که چندکوجه‌بالتر یا چندکوجه پایین‌تر از ما زندگی می‌کنند. کسانی که ساکن محله‌های کناری هستند.

■ **یک تلنگر**

جنگ این بار هم برای مان دانشگاه بوده است. دانشگاهی که به ما یاد داده بیشتر از قبل قدر همدیگر را بدانیم و لحظه‌های در کنار هم بودن را بیشتر از همیشه گرمای بداریم.

به همین خاطر است که امسال در کنار دید و بازدیدهای معمول با اعضای خانواده و اقوام و خویشاوندان، هر شب به دیدار هم محله‌ای‌ها و آدم‌هایی می‌رویم که شاید پیش از این کمتر می‌دیدیم و می‌شناختیمشان اما حالا با تلنگری که جنگ تحمیلی امریکای صهیونیستی به ما زده، متوجه شدیم چقدر همسایه هم محلی همشهری و هم وطن ما برایمان عزیزند. حالا انگار فرصتی فراهم شده تا همه

همدیگر را ببینند و بشناسند.

■ **حضور همه اقشار و همه تفکرات و سلاقی**

درست شبیه راهپیمایی‌های روز قدس یا ۲۲ بهمن حاضران در راهپیمایی‌ها و تجمعات شبانه این روزها از همه سن و سال و همه اقشار و همه تفکرات هستند

پیرمرد و پیرزنی که عصا زنان و با قد خمیده خودشان را به تجمع می‌سانند تا جوانان و نوجوانان و حتی کودکان شیرخواری‌ای که در کالسکه یا در آغوش پدر و مادر در این جمع‌ها حاضر می‌شوند تا از همین شیرخواری درس وطن دوستی را مشق کنند.

■ **شیرخوارگان که عشق بع میهن را مشق می‌کنند**
شش‌هفت ماهه به نظر می‌رسد. در کالسکاش با مادر به راهپیمایی آمده مانند بسیاری از خانواده‌های جوانی که با فرزندان شیرخواره خود به این تجمعات شبانه می‌آیند. دختر است با همان نگاه معصوم و لبخند شیرینش

جان تازه‌ای را در وجودمان می‌ریزد.
سادرش می‌گوید: «مشب خوش اخلاق شده‌بد اخلاقی‌هایش رو کرده‌است.»
سقف کالسکه را پایین کشیده تا باران روی سر و صورت کودک شیرخوارش نریزد.

📰 یادداشت

زندگی رانمی شودبیماران کرد

■ **حسین فصیحی**

در روزهایی که امراهاز تخریب دهها هزار خانه، آسیب به صدها مدرسه و مراکز درمانی و از دست رفتن جان انسان‌های بی‌گناه خبر می‌دهند، روایت دیگری هم در دل شهرها جریان دارد؛ روایتی آرام اما عمیق از مردمی که زیر آتش، زندگی را زمین نگذاشتند.

جنگ، اگر چه با صدای انفجار و آمار خسارت‌ها شناخته می‌شود، اما حقیقت آن فقط در ویرانی خلاصه نمی‌شود. در دل همین روزهایی که بیش از ۸۵ هزار واحد غیرنظامی آسیب دیده و صدها مرکز درمانی و مدرسه هدف قرار گرفته‌اند، زندگی همچنان جریان دارد؛ نه به شکل عادی، بلکه به شکل مقاوم.

در کوچه‌ای که دیوار یکی از خانه‌هایش ترک بر داشته، مادری هنوز برای فرزندش غذا می‌پزد. شاید ساده‌تر، شاید با امکانات کمتر، اما همان آیین همیشگی بابرجاست. در خانه‌ای دیگر، پدری تلاش می‌کند درس‌های عقب‌افتاده فرزندش را مرور کند. آن هم در شرایطی که صدای انفجار، تمرکز را می‌شکند. این‌ها فقط تلاش برای ادامه زندگی نیست؛ این‌ها شکل‌های کوچک اما عمیق «ایستادن» است.
جنگ، مدارس را هم نشانه رفته است؛ صدها فضای آموزشی آسیب دیده و دهها دانش‌آموز و معلم جان خود را از دست داده‌اند. اما آموزش متوقف نشده است. کلاس‌ها شاید از ساختمان‌های رسمی به خانه‌ها منتقل شده باشند، یا به شکل محدودتر و غیررسمی برگزار شوند، اما جریان یادگیری هنوز زنده است. گویی جامعه می‌خواهد به هر شکل ممکن، آینده را از زیر آوار بیرون بکشد.

در سوی دیگر، شهر به دست کسانی زنده مانده که شاید کمتر دیده می‌شوند. رانندگانی که در خیابان‌های نیمه‌ناامن رفت‌وآمد می‌کنند، نیروهای خدمات شهری که زباله‌ها را جمع‌آوری می‌کنند، کارگران و فروشنده‌گانی که کرکره مغازه‌هایشان را بالا می‌کشند. باز بودن یک مغازه، در چنین شرایطی فقط یک فعالیت اقتصادی نیست؛ نشانه‌ای است از اینکه «زندگی هنوز ادامه دارد».

کادر درمان، روایت دیگری از این ایستادگی است. در حالی که برخی مراکز درمانی آسیب دیده یا از چرخه خدمت خارج شده‌اند، بسیاری دیگر با تمام توان به کار ادامه می‌دهند. پزشکان و پرستارانی که میان کمبودها و فشارها، همچنان بر بالین بیماران حاضر می‌شوند، در واقع ستون‌های نامرئی این جامعه هستند؛ ستون‌هایی که اجازه نمی‌دهند رنج، به فروپاشی تبدیل شود.

در همین میان، یکی از مهم‌ترین نشانه‌های تداوم حیات، جریان داشتن تأمین نیازهای اولیه است. گزارش‌ها نشان می‌دهد که ذخایر کالاهای اساسی نه‌تنها کاهش نیافته، بلکه به‌طور مداوم در حال تأمین و تقویت است. این یعنی در دل بحران، سازوکارهای پشتیبان زندگی همچنان فعال‌اند. صف خرید نان، سبذ میوه، یا قفسه‌های پر فروشگاه‌ها، شاید در نگاه اول ساده به نظر برسند، اما در واقع خطوط مقدم «حفظ آرامش اجتماعی» هستند.

زندگی در زیر آتش، شکل دیگری از زیستن است؛ زیستی که در آن، هر عمل روزمره معنا پیدا می‌کند. روشن بودن چراغ یک خانه، باز بودن یک داروخانه، یا حتی یک سلام سسانه میان همسایه‌ها، دیگر اتفاقی عادی نیست؛ هر کدام نشانه‌ای از مقاومت است.

شاید جنگ بتواند ساختمان‌ها را ویران کند، مدارس را تخریب کند و حتی جان‌ها را بگیرد، اما آنچه در این روزها بیش از هر چیز خود را نشان می‌دهد، اراده‌ای است که اجازه توقف نمی‌دهد. مردمی که فقط «قرانی» نیستند، بلکه «کنشگر بقا» هستند.

در نهایت، آنچه این روزها در شهرها جریان دارد، فقط ادامه زندگی نیست؛ بازتعریف آن است. زندگی‌ای که زیر آتش، آرام‌تر اما عمیق‌تر می‌شود و نشان می‌دهد حتی در سخت‌ترین شرایط، می‌توان ایستاد، ادامه داد و نپاشید.

📰 گزارش ۲ مهساگردندی

که چرا تا کالایی قیمتش افزایش پیدا می‌کند، تقاضای آن بیشتر می‌شود و مردم حتی برای خریدش زمان زیادی در صف می‌ایستند.
اما همان مردم که در روزمره زندگی بارها به حق یا ناقص، منتقدشان بودیم، در طول سه هفته اخیر نشان دادند تا چه اندازه قابل احترام و تقدیر هستند.
درمی‌که بدون هیچ فراخوانی، اقداماتی انجام دادند که همه را متحیر کرده است. ■■■

طی روزهای اخیر با فروشندگان لباس‌های ورزشی که هم کلام می‌شویم به وضوح می‌شنویم فروش لباس‌های لیونل مسی تا حد زیادی کاهش یافته، همان ستاره آرژانتینی که سال‌ها دل فوتبال‌دوستان را با نمایش‌های متحیرکننده خود برده، اما همان ستاره، وقتی پایش را از گلیش (منتطلیس سبیز) درازتر می‌کند و در مقابل صحبت‌های سخیف رئیس جمهور آمریکا، لبخند تحویل می‌دهد چنان از چشم می‌افتد که نه صرفاً بزرگسالان که حتی بچه‌ها نیز قید داشتن پیراهنی با شماره و اسم او را می‌زنند.
آنچه امروز، از کاهش چشمگیر درخواست خرید پیراهن مسی شاهدیم، نه برنامه‌ریزی شده است نه تصمیمی که براساس بررسی‌های اتاق‌های فکر دولتی و حکومتی اتخاذ شده باشد. بی‌اعتنایی به لباس‌های مسی و خاک خوردن آن در لوازم ورزشی فروشی‌ها، تنها نشان از اتحاد تک تک مردم این سرزمین دارد و بس.

کوچک و بزرگ ندارد، امروز صدای دهشتناک جنگ تحمیل شده به ایران را از پیر و جوان، کودک و بزرگ، هر روز و هر شب می‌شنویم. و اصلا جای تعجب ندارد، تحریم کردن آن که در مقابل این تجاوز وحشیانه لبخند تحویل می‌دهد. بدون شک قرار نیست فقط ترامپ را دشمن بدانیم. امروز، هر که پاسخش به این جنگ، لبخند و بی‌اعتنایی باشد، تحریم می‌شود. می‌خواهد یک سیاستمدار آن‌سوی دنیا باشد یا یک ستاره زمین فوتبال!

■ **بازار تحریم مسی**

بازار لباس ورزشی فروش‌ها، چند روزی است که حال و هوای متفاوتی دارد. در میان هیاهوی خرید و فروش لوازم ورزشی، یک تغییر محسوسی رخ داده است؛ اینکه خرید پیراهن‌های لیونل مسی، دیگر آن رونق سابق را ندارد. دیگر در رگال مغازه‌ها که لباس‌های رنگارنگ از باشگاه‌ها و بازیکنان مختلف است، تب و تاب خرید لباس ستاره آرژانتینی افتاده است.

وارد یکی از مغازه‌های بزرگ لباس ورزشی در خیابان منتریه می‌شوم. لباس‌های ورزشی چیده شده در ویترین و رگال‌ها به چشم می‌خورد. اما خبری از لباس‌های مسی نیست. مرد میانسالی که پشت پیشخوان نشسته در این رابطه می‌گوید: «این روزها کمتر کسی دنبال لباس مسی

جامعه

سرورس اجتماعی ۸۸۵۲۳۰۶۰

لبخند زدن به جنگ، کار دست ستاره آرژانتینی داد

پیراهن مسی میان بچه‌های ایران خریدار ندارد

فروشنده لباس ورزشی در گفت‌وگو با «جوان»: نه فقط بزرگ‌تراها که بچه‌ها هم دیگر تقاضای خرید لباس مسی را ندارند.

یک زمانی این لباس‌ها زودتر از هر چیز دیگری فروش می‌رفت، اما حالا روی دستمان مانده است



می‌آید. قبلاً برایش صف می‌کشیدند، اما حالا ما باید دنبال مشتری باشیم و التماسش کنیم که آن را بخرند!»

وقتی از او دلیل این تغییر ناگهانی را می‌پرسم، نگاه معناداری می‌کند و جواب می‌دهد: «مردم ما خیلی از مغازه را اشغال کرده و بس! می‌پرسم با این لباس‌ها چه خواهد کرد؟ که پاسخش می‌دهد: «همان کاری که دیگر مغازه‌داران کردند، ناچاریم حراجشان کنیم تا بلکه مردم راضی بشوند و آن را بخرند.» می‌گویم: «فایده‌ای هم دارد؟» شش‌هانش را بالا می‌اندازد و می‌گوید: «بعید نمی‌دانم اما چاره‌ای نیست. تنها کاری است که از دستمان برمی‌آید.»

■ **اتحاد مردمی**
علاوه بر تحریم خرید لباس مسی در بازار، برخی از نوجوانانی که پیش‌تر، این لباس را خریده بودند آن را آتش زدند! درست چند روز بعد از ملاقات این ستاره آرژانتینی با ترامپ در کاخ سفید و تشویق و لبخند او هنگام صحبت درباره حمله به ایران، برخی از دهه‌نودی‌ها به صف شدند و در حالی که پیراهن مسی را همراه داشتند، آن را در آتش سوزاندند. اقدامی که تصاویر و فیلم‌هایش به سرعت در فضای مجازی و رسانه‌ها منتشر شد و خشم آنها را از اقدام این بازیکن آرژانتینی نشان می‌داد.

این اقدامات به روشنی نشان می‌دهد که تحریم لباس مسی یک واکنش احساسی و عمیق از سوی مردم است. مردمی که در سخت‌ترین شرایط، با همه‌سنگی خود، تاریخ‌ساز شده‌اند، این‌بار نیز با یک تصمیم ساده، پیام خود را به گوش دنیا می‌رسانند. انتخاب هایشان، صحبت‌هایشان و حتی نگاه‌هایشان همگی گواهی بر اتحادشان است. اتحادی که هر چند با ناراحتی، اما با عزمی راسخ، تصویر یک ستاره ی فوتبال را از میان بازار و مغازه‌ها بیرون می‌کند، چرا که برای آنها، وطن و وطن‌دوستی حرف اول و آخر را می‌زند.



کمسی آن طرف‌تر خانم کهنسالی روی چهارپایه پلاستیکی نشسته ر یک دستش اساس و در دست دیگرش پرچم کوچک ایران را آرام تکان می‌دهد و همراه با گوینده شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل سر می‌دهد. چند دختر نوجوان با چپیه و کفن پوش آمده‌اند هنگام شعار دادن شت‌هایشان را با انگیزه بیشتری گره می‌کنند و انزجارشان را سیاست‌های جهانخوازانه امریکا و اسرائیل ابراز می‌کنند.

از آنها می‌پرسم چرا بسا کفن آمده‌اید؟ می‌گویند: «می‌خواهیم آمریکا و اسرائیل بدانند تا پای جان برای وطن ایستاده‌ایم ما آماده‌ایم برای میهنمان خون بدهیم.»

زن جوان دیگری کودک شیرخواره‌ی در آغوش دارد و کودک دیگرش در کالسکه است. بچه‌ها دوقلو هستند. تاریکی شب باران و سختی نگهداری از دو کودک شیرخوار مانع از آن نشده که مادر به تجمعات شبانه و حضور خیابانی نیابد.

می‌پرسم سخت نیست با بچه شیرخواره هر شب ر قرار حاضر می‌شوی؟ می‌گوید: «قرارمان است ما خیابان‌ها را حفظ کنیم سربازانمان میدان جنگ را.»

■ **به عشق این پرچم**

در عبور از کوچه‌ها و خیابان‌های محله بعضی‌ها بر سر در خانه‌هایشان پرچم مقدس کشورمان را به اهتزاز درآورده‌اند. پرچم سه رنگی که هم نماد صلح دارد و هم نماد جنگ!

اصلاً همین پرچم کشور ما گویای همه چیز است؛ اینکه هر چند با همه دنیا در صلحیم اما اگر کسی بخواهد به سرزیمتمان تجاوز کند، متجاوزان را سسر جایشان می‌نشانیم و همچنان که نام مقدس الله در میانه پرچمان می‌درخشد، خدا پشتوانه ایران و ایرانی است و به لطف خدا

هرگز نمی‌گذاریم این پرچم بر زمین بیفتد.

چه مایی که در خیابان‌ها با حضور مان نقشه‌های دشمن را نقش بر آب می‌کنیم و چه سربازان و نظامیان جان بر کفشان که در میدان نبرد، پای لانچرها و هر کجا که لازم باشد مردانه ایستاده و دشمن را مأوس کرده‌اند.

📰 تحلیل

در نهیپ فروپاشی نظم سیاسی

هشدار ی ادبی درباره جنگ داخلی

برادر، دقیقاً چنین وضعیتی دیده می‌شود؛ جایی که قانون غایب است اما «خشونت» حضوری دائمی دارد.

در طول سفر، جسد پدر به تدریج فاسد می‌شود و بوی مرگ فضای خوددرو را پر می‌کند. این تصویر به شکلی نمادین نشان می‌دهد که چگونه وقتی نظم اجتماعی از هم می‌گسلد، زمان نیز سستی انسان عمل می‌کند. هر تأخیر، هر گریز، هر ایست بازرسی، هر لحظه انتظار، بحران را عمیق‌تر می‌کند.

پیام پنهان رمان در همین جزئیات نهفته است: آنچه ما در زندگی روزمره بدیهی می‌پنداریم - امنیت جاده‌ها، امکان سفر، مرگ‌گان - در واقع محصول نظمی پیچیده از نهادها، قواعد و اعتماد اجتماعی است. اگر این نظم آسیب ببیند، جامعه ناگهان خود را در آیین خانواده‌گی باشد، به صحنه‌ای از ترس، ایست‌های بازرسی، تحقیر، خشونت و انتظار تبدیل می‌شود. جسد پدر در صندوق عقب خودرو به تدریج در حال فساد است و هر ایست بازرسی می‌تواند سرنوشت این سفر را متوقف کند. رمان به شکلی فشرده نشان می‌دهد که چگونه در شرایط فروپاشی نظم سیاسی، حتی ساده‌ترین مناسک انسانی - همچون دفن یک پدر - می‌تواند به مأموریتی طاق‌فراسر تبدیل شود.

قدرت این رمان در آن است که بدون شعار و خطابه، تصویری عریان از شکنندگی نظم اجتماعی و تبعات هولناکش ارائه می‌دهد. در جهان قصه خلیفه، دولت دیگر آن اقتدار یگانگ‌ای نیست که امنیت جاده‌ها و قواعد زندگی را تضمین کند. جاده‌ها میان قدرت‌های کوچک و مسلح تقسیم شده‌اند؛ هر ایست بازرسی قانونی تازه دارد و هر صاحب اسلحه می‌تواند قاضی، باز پرس و مجری حکم باشد. آنچه فرو می‌ریزد تنها یک ساختار سیاسی نیست؛ بلکه احساس امنیت است که قانون عملاً تعلیق می‌شود اما آن بنا شده است.

در این نقطه، تحلیل جامعه‌شناسختی رمان به مفاهیم نظری جورجو آگامبن نزدیک می‌شود. آگامبن از وضعیتی سخن می‌گوید که آن را «وضعیت استثنایی» می‌نامد؛ لحظه‌ای که قانون عملاً تعلیق می‌شود اما قدرت همچنان اعمال می‌شود. در چنین شرایطی انسان‌ها به آنچه او «زندگی برهنه» می‌نامد فرو کاسته می‌شوند: موجوداتی که دیگر از حمایت قواعد پابدار حقوقی برخوردار نیستند و سرنوشتشان به اراده صاحبان قدرت وابسته است. در مسیر سفر این سه خواهر و